

مستندي ممنوع شده درباره لابي طرفدار اسرائيل

جاسوسي و ارباب

اَلَن گرش

مدیر نشریه اینترنتی اوریان ۲۱

ترجمه بهروز عارفی

تلویزیون قطري الجزیره گزارشي تهیه کرده که از روش های گروه های فشار آمریکائی طرفدار اسرائیل پرده برمی دارد. اما، از ترس اینکه این سازمان ها را در اختلافات عربستان با قطر از خود دور نکند، این کشور پخش آن گزارش را متوقف کرد.

جیمز آنتونی کلین فیلد، جوان بریتانیائی یهودی به رغم سر و وضع دانشجویی اش، همه مشخصات یک جنتمن را دارد. او از هر لحاظ پسندیده است، تحصیلکردهء دانشگاه معتبر آکسفورد است، به شش زبان از جمله هلندی و ییدیش حرف می زند و بدون دشواری، به رموز مناقشه های خاورمیانه پی می برد. او به همان سادگی که در اداره های وزارت امور خارجه کشورهای غربی وارد می شود، در اندیشکده های مشهور نیز راه دارد. در حال حاضر، او برنامه های دیگری دارد. وقت خود را صرف سازمان های آمریکائی هوادار اسرائیل می کند. موسسه « برنامه اسرائیل» (The Israel Project, TIP) او را استخدام کرده تا مشاطه گری چهره اسرائیل را به عهده گیرد. او که به خاطر توانائی هایش با آغوش باز مورد استقبال قرار گرفت، به مدت پنج ماه با مسئولان درجه اول انجمن های مدافع بی قید و شرط اسرائیل، از جمله لابی قدرتمند طرفدار اسرائیل در آمریکا موسوم به آیپک American Israel Public Affairs Committee, AIPAC (۱)، رفت و آمد کرد. او با این محافل معاشرت کرده، در جشن ها، کنگره ها، اجلاس و دوره های آموزشی ویژه اعضا شرکت کرد و با این و آن پیوند نزدیک ایجاد می کند. او فردی ست خونگرم، خوشرو، موثر که به راحتی

اعتماد مخاطبین خود را جلب می کند، به صورتی که با او با گشاده رویی صحبت کرده، « زبان قالبی » و تعارفات را به کنار می گذارند. رازهایی که برملا میکنند انفجار آمیز است.

چگونه آن ها در کنگره نفوذ می کنند ؟ « اعضای کنگره کاری نمی کنند مگر این که بر آن ها فشار وارد شود و تنها راه برای این کار پول است ». چگونه با فعالان طرفدار حقوق فلسطینیان در محیط های دانشگاهی مبارزه می کنید ؟ « موثرترین روش درمورد ضداسرائیلی ها ، تحقیق در مورد آن هاست، سپس نتیجه را بر روی شبکه ای ناشناس پخش کرده و از طریق آگهی های هدف مند بر روی فیس بوک منتشر می کنید. » مخاطبان کلین فلد با ساده لوحی زیاد افرادی که گمان می برند با دوستی درد دل می کنند، اعتراف می کنند که با کمک وزارت امور استراتژیکی اسرائیل به عملیات جاسوسی در مورد شهروندان آمریکائی دست می زنند.

این وزارتخانه که در سال ۲۰۰۶ تاسیس شده، زیر مسئولیت مستقیم نتانیاهو نخست وزیر کار می کند. یکی از مسئولان آن می گوید: «ما حکومتی هستیم که در سرزمین کشور بیگانه ای کار می کند و باید بسیار زیاد محتاط باشیم». در واقع برخی از این فعالیت ها قابل تعقیب در دادگاه های آمریکائی ست.

در پایان دوره کارآموزی « تونی »، اریک گالاگر، رئیس او در TIP، از خدمت او چنان رضایت دارد که پیشنهاد می کند او را استخدام کند. «بسیار علاقمندم که برای من کار می کردی. من به فردی نیاز دارم که حس کار جمعی داشته، سخت کار، مشتاق، کنجکاو و آموزش دیده بوده و خوب حرف بزند و زیاد کتاب خوانده باشد. تو همه این ها را داری.» اما شاگرد او رد می کند. زیرا، می توان حدس زد که او آن کسی نیست که ادعایش را دارد، حتی اگر دیپلم ها و قابلیت هایش قابل انکار نباشند. در واقع او یک نفوذی ست که تلویزیون الجزیره، متعلق به امیر قطر برای تهیه گزارش مستند از لابی طرفدار اسرائیل استخدام کرده است. او بخشی از این درد دل ها را با دوربینی مخفی فیلمبرداری کرد و با گزارش های افراد دیگری که با مسئولیت فیل ریس Phil Rees (از بخش تحقیق و بررسی الجزیره) کار می کردند، همه خصوصیات یک بررسی چشمگیر و تماشائی را در یک جا گرد آوری کردند. پخش این گزارش از آن جهت بیشتر مورد انتظار بود، که به ویژه پخش گزارشی از لابی طرفدار اسرائیل در بریتانیا در تلویزیون الجزیره در سال ۲۰۱۷ (۲) دخالت های اسرائیل را در امور داخلی یک کشور خارجی و تلاش های آن دولت را برای سقوط وزیری نشان

می داد که اسرائیل او را مخالف خود به حساب می آورد. این کار موجب عذرخواهی علنی سفیر اسرائیل در لندن و بازگشت شتاب زده یک دیپلمات عالی مقام به تل آویو شد.

در نتیجه می بایست در انتظار رویدادی رسانه ای بود که به یقین تکذیب های اهانت آمیز و جدل های خشونت بار را نیز به همراه خواهد داشت. اما چنین نشد؛ پخش مستند که قرار بود اوایل ۲۰۱۸ انجام شود، بدون هیچ توضیح رسمی به مدت نامعلومی به تاخیر افتاد. با انتشار مقاله هایی در مطبوعات یهودی آمریکا (۳) روشن شد که این فیلم مستند پخش نخواهد شد. کلایتون سویش رومدیر بخش تحقیق تلویزیون الجزیره در مقاله ای با تاسف این خبر را تایید کرد؛ چند روز بعد، الجزیره اعلام کرد که وی به مرخصی طولانی بدون حقوق رفته است (۴). در نبرد بی رحمانه ای که قطر از یک سو، و عربستان سعودی و امارت متحده عربی از طرف دیگر، برای کسب نظر مساعد واشینگتن در مناقشه ای که از ژوئن ۲۰۱۷ درگیر شده بودند، این مستند تحقیقاتی نیز فدا شد (۵). در این مسیر، چه پیروزی از این بهتر که مساعدت لابی طرفدار اسرائیل که نفوذش در سیاست خاورمیانه ای آمریکا بر کسی پوشیده نیست، جلب گردد؟

قطر برای برهم زدن تناسب قوا، پخش فیلم را به « تعویق » انداخت و در مقابل از پشتیبانی دور از انتظار جناح راست لابی که پیش از آن نیز در کل به راست گرایش داشت، برخوردار شد. حتی، مورتون کلاین، رئیس سازمان صهیونیستی آمریکا (ZOA)، از نزدیکان استفن بانون، مشاور پیشین دونالد ترامپ به دوحه سفر کرد و از به فراموشی سپرده شدن گزارش مستند ابراز شادمانی کرد (به مقاله « قطر در جستجوی دوست » مراجعه کنید). این که چنین گروه هایی که چندی پیش قطر را به کمک مالی به حماس و تروریسم متهم می کردند، یک دفعه می پذیرند که در مقابل عدم پخش این « تحقیق و بررسی » چنین تغییر جهت دهند، حاکی از ماهیت درد سر ساز افشاگری های درون این گزارش است.

دفع نتیجه کاری که بیش از یک سال به طول انجامیده، در درون این کانال تلویزیونی جنب و جوشی به پا کرد. برخی تمایل دارند که این افشاگری ها در شن های روان ساخت و پاخت های ژئوپولیتیکی غرق نشود. به همین دلیل، ما به لطف یک دوست ساکن خلیج فارس توانستیم نسخه تقریباً کامل هر چهار قسمت (هرکدام ۵۰ دقیقه) این مستند را تماشا کنیم.

آن چه که با دیدن این فیلم موجب حیرت می شود، هیجان تب آلودی است

که از چند سال پیش این لابی دچار آن شده و دلیل آن وحشت مبهمی است که به خاطر از دست دادن نفوذ بر آن مستولی شده است. چگونه می توان این نکته را توضیح داد، در حالی که پشتیبانی از اسرائیل در ایالات متحده بسیار گسترده است و نمایندگان عضو هر دو حزب، جمهوری خواه و دموکرات، از هر ماجراجویی اسرائیل بی قید و شرط حمایت می کنند؟ آیا انتخاب ترامپ، اراده آمریکا را به سوی کنار گذاشتن ایفای نقش میانجی در مناقشه اسرائیل-اعراب سوق نداده و یا این که بدون کوچکترین ظاهر سازی در کنار راست گرا ترین دولت تاریخ اسرائیل قرار نگرفته است؟ بدون تردید چنین است؛ ولی در این چشم انداز ظاهرا مساعد، شبهی لابی را به دهشت انداخته است و آن کارزار «بایکوت، عدم سرمایه گذاری و مجازات» (BDS) است.

این جنبش که از ۲۰۰۵ آغاز شده از روش های غیرخوشونت آمیز استفاده می کند که امتحان خود را علیه آپارتاید در آفریقای جنوبی، داده است. جنبش فوق در دانشگاه های آمریکا با موفقیت روبرو شد. داوید بروگ رئیس امور راهبردی مسیحیان متحد برای اسرائیل (CUFI) و مدیر اجرایی MaccabeeTask force، یکی از گروه هایی که با BDS در جنگ است، می پرسد که واقعا باید از این نکته هراس داشت؟ «اسرائیل یک "Start-up nation" است. این کشور بیش از هر زمان در تاریخش، سرمایه گذاری خارجی دریافت می کند. پس چرا نباید کمی آرام تر باشیم و دریابیم که BDS چیزی نیست و انکارش کنیم؟» او تاکید می کند: «من فکر نمی کنم که هدف BDS هرگز این بوده باشد که دانشگاه ها سرمایه های خود را از اسرائیل بیرون بکشند. آن چه به پول مربوط می شود، ما نگران نیستیم؛ اما اقدامات انجام شده برای حفر گودالی بین ما که اسرائیل را دوست داریم و نسل جدید نگران کننده است. در بین جوانان متولد پس از سال ۲۰۰۰ و دانشجویان، به نقطه ای می رسم که اکثریت بیشتر طرفدار فلسطینی ها است تا اسرائیلیان». ژاکوب بریم، مدیر اجرایی «Israel on Campus Coalition»، یک گروه سازماندهی که بیش از صد نفر برای مبارزه با BDS در دانشگاه ها استخدام کرده، با دلوایسی می گوید: «تنها نکته ای که وجه اشتراک همه نمایندگان کنگره، همه روسای جمهور، همه سفیران است، این واقعیت است که همه دوره دانشگاه را گذرانده اند و در آن دوران است که انسان شکل می گیرد». آیا آن ها فردا نیز «دوستان اسرائیل» خواهند بود؟

بی اعتبار ساختن پیام آور

عامل دیگری به لابی هشدار می دهد. پشتیبانی از اسرائیل، همواره

موجب دسته بندی بیشتر بین جمهوری خواهان و دموکرات ها شده است. مگر ، اوباما چند ماه پیش از پایان دوره ریاستش، به رغم مناسبات نفرت انگیزش با نتانیاهو، کمک بلاعوض ۳۸ میلیارد دلاری به مدت ده سال را از مجلس نگذراند ؟ اما چشم انداز سیاسی دگرگون می شود و پیوستن بی قید و شرط لابی به ترامپ موجب کاهش پایه اجتماعی وی شده و آن را بیش از پیش به حزب جمهوری خواه و مسیحیان راست اوانجلیستی محدود می کند. دیوید هازونی رئیس پیشین مجله « تاور » عضو موثر TIP در این مستند آن را تایید می کند: « بایکوت فوری اسرائیل مسئله ای ایجاد نمی کند. بزرگترین مسئله، حزب دموکرات و طرفداران برنی ساندرز ، و همه ضداسرائیلیانی است که اینان به درون حزب دموکرات می آورند. بزودی، طرفدار اسرائیل بودن اجتماعی دو حزبی نخواهد بود و هر وقت که رئیس جمهور تغییر می کند، بیم آن می رود که سیاست آمریکا در قبال اسرائیل نیز تغییر کند. این امر خطرناکی برای اسرائیل است. در محیط دانشگاه ها نیز همین امر مطرح بوده و بر سر آن جنگ است. » این نکته ای است که جان میرشایمر (یکی از دو نویسنده کتابی معروف در مورد لابی طرفدار اسرائیل در آمریکا) (۶)، که تفسیرهای باارزشش را در گزارش مستند می توان شنید، تایید می کند. او به این نتیجه رسیده که از این پس، پشتیبانی از اسرائیل در درون حزب جمهوری خواه بیشتر شده، در حالی که در حزب دموکرات سیر نزولی داشته است و می گوید « بین این دو حزب، تفاوت های اساسی وجود دارد. »

چگونه می توان با این دگرگونی مقابله کرد ؟ با برآه انداختن بحث و جدلی سیاسی ؟ در حالی که از زمان شکست توافق های اسلو که در سال ۱۹۹۳ امضاء شد، اسرائیل را احزاب راست افراطی رهبری می کنند که هر راه حل دیپلماتیک را رد می کنند، این کار دشوار است. آن چه که مطرح نیست، مذاکره در مورد سرنوشت فلسطینی ها، آینده شهرک های استعماری (کولون ها) یا فاجعه غزه است. پیوستن لابی به نتانیاهو و ترامپ کمتر می تواند اشتیاق دانشجویان آمریکائی را برانگیزد. ماکس بلومنتال، روزنامه نگار (در توییتی در ۱۵ فوریه ۲۰۱۸) تاکید می کند که لابی این تاکتیک امتناع از مذاکره را در مستند الجزیره به خوبی به نمایش می گذارد؛ یعنی، این که روزنامه نگاری پژوهشی را با جاسوسی مترادف می شمرند؛ سعی در بی اعتبار کردن تلویزیون الجزیره با خلاصه کردن آن به صاحبش، قطر می کنند؛ بر این نکته پا فشاری می کنند که موضوع ، « لابی یهودی » است و نه حمایت از اسرائیل. و بدین ترتیب از هرگونه بحث در مورد محتوای افشاگری ها و سیاست اسرائیل دوری می کنند.

مدیر اجرایی کمیته اضطراری برای اسرائیل (ECI)، نوآ پولاک روش اتخاذ شده علیه انتقادهای را چنین تحلیل می کند: «برای بی اعتبار کردن هر پیامی، باید پیام آور را بی اعتبار کرد. هنگامی که از BDS صحبت می کنید، مجبورید اضافه کنید که این گروه، مبلغ نفرت، و خشونت علیه غیرنظامیان است. یعنی از تروریسم حمایت می کند». و صدالبته، جریان یهودستیز است. سازمان «صدای یهودی برای صلح» (JVP) ترجیح می دهد «صدای یهودی برای حماس» بنامد... اما، او هنوز خوش بین است، زیرا همان طور که به «تونی» توضیح می دهد، اکثریت آمریکاییان موافق با اسرائیل اند، در حالی که در بریتانیا «نفرت ناب را دارید. شما به پاکستانی های گ... اجازه داده اید که در کشورتان سکنی گزینند».

برای «بی اعتبار کردن پیام رسان»، باید اخبار گوناگون کسب کرد. از زندگی خصوصی تا فعالیت های حرفه ای فرد، و نیز گرایشات سیاسی او. در سال های اخیر، لابی طرفدار اسرائیل یک شبکه جاسوسی دایر کرده است. آقای بریم با غرور می گوید «عملیات تحقیقاتی ما از فن آوری پیشرفته برخوردار است. هنگامی که چند سال پیش، من مسئولیت گرفتم، بودجه ما چند هزار دلار بود؛ اکنون بودجه ما یک ونیم میلیون، بی تردید ۲ میلیون دلار است. درست نمیدانم؛ مبلغ زیادی ست.» اما او و دوستانش ترجیح می دهند «نامرئی» بمانند؛ «ما این کار را به صورتی ایمن و ناشناس انجام می دهیم؛ رمز موفقیت ما این است.»

در بین گروه هایی که بیش از همه موجب هراس فعالان طرفدار حقوق فلسطینیان است، گروهی به نام Canary Mission (۷) وجود دارد که منابع مالی، اعضا و کارکردش سری است. یک روزنامه نگار نزدیک به لابی، نقش آن را چنین توضیح می دهد: «کسانی که از آن نفرت دارند، کسانی هستند که هدف آن قرار دارند، که از "لیست سیاه" حرف می زنند. در این لیست شما نام ها، دانشجویان و استادان دانشگاهی، و سازمان هایی را می بینید که گویا با تروریسم یا تروریست ها پیوند دارند و به نابودی دولت یهود فراخوان می دهند». سایت اینترنتی این سازمان هدف خود را چنین خلاصه می کند: «اطمینان پیدا کنید که رادیکال های امروزی، فردا کارمندان شما نشوند». زندگی نامه هر قربانی را برای داوری دیگران نصب می کنند که بالای آن نوشته شده: «اگر شما نژاد پرستید، همه باید آن را بدانند»

کلین فلد موفق شده بنیانگذار و منبع مالی آن را کشف کند. او آدام میلستین، رئیس «شورای آمریکایی اسرائیلی» (IAC) است که در سال

۲۰۰۹ به جرم تقلب مالیاتی به زندان محکوم شده بود، که البته مانع از ادامه فعالیت هایش از درون سلول زندان هم نشد. او فلسفه خود را به جوان مخاطب شرح می دهد: «ابتدا، باید در مورد آن ها تحقیق کرد [منظور فعالان طرفدار فلسطین است]. باید فهمید برنامه و طرح آن ها چیست؟ آیا به یهودیان حمله می کنند، بخاطر این که آسان است، زیرا محبوبیت عمومی را به همراه دارد. ما باید چهره آن ها را به خاطر آن چه که هستند برملا کنیم. یعنی اینکه آنها نژاد پرست و مخالف دموکراسی هستند. باید آن ها را به گرفتن موضع دفاعی وادار سازیم.»

چندین دانشجو از مخاطراتی که تهدیدشان می کند صحبت کردند. خانم سومر عواد که در کارزار دفاع از حقوق فلسطینیان در ناکس ویل (ایالت تِنِـسِی) شرکت کرده، نقل می کند چگونه به مدت دو سال هدف آزار در تویتر قرار گرفت و علاوه بر آن، «آن ها» در مورد او اطلاعات مربوط به ده سال گذشته را روی اینترنت پخش کردند: «آن ها تا بتوانند جستجو و کنکاش می کنند. فردی با کارفرمای من تماس گرفته و با تهدید از او خواسته است که مرا از کار اخراج کند، و الا او را به عنوان یهودستیز افشا خواهند کرد». این شیوه خبرچینی ممکن است به مرگ حرفه ای افراد منجر شود یا مشکلاتی را برای یک دانشجو در کاریابی پس از پایان دوره تحصیل ببار آورد. لذا، برخی از متهمان مجبور شدند «توبه نامه» ای بفرستند که در سایت Canary Mission منتشر شود (۸) تا در عوض این کار، نام شان از فهرست سیاه حذف شود: این پیام ها به صورت «اعتراف های» یک ناشناس پخش می شوند که در آن فرد توضیح می دهد که «فریب» خورده است. این اعترافات به اعتراف هایی که به زور از هواداران کمونیسم در دوران مک کارتیسم در ایالات متحده در سال های دهه ۱۹۵۰ گرفته می شد یا به آن چه در رژیم های خودکامه امروزی می گذرد، شباهت دارد. آقای بریم با خوشحالی اظهار می داشت: «این یک جنگ روانی ست. آن ها به وحشت افتاده اند، یا دهان شان را می بندند یا وقت شان را به جای حمله به اسرائیل صرف جستجو [در مورد اتهامی که به آنان وارد شده] می کنند. این روش بسیار موثر است». با این حال، یکی از دیگر مخاطبان «تونی» اظهار تاسف می کند که «افترا زدن نسبت به فردی با معرفی او به عنوان یهودی ستیز دیگر همان اثر پیشین را ندارد».

این جنگ و دعوا که بر جمع آوری اطلاعات شخصی از شهروندان آمریکایی متکی است، بدون امکاناتی که وزارت اموراستراتژیکی اسرائیل در اختیار آنان قرار می دهد، میسر نیست. خانم سیما واکنین-جیل، رئیس

کل آن موسسه در کنفرانسی در محل (IAC) این نکته را تایید کرد: «جمع آوری داده ها، تجزیه و تحلیل اطلاعات، بررسی سازمان های فعال، رد یابی مسیر کمک مالی، اینها کارهایی است که فقط یک کشور، با منابعی که در اختیار دارد می تواند به بهترین وجه انجام دهد». او می افزاید: «این واقعیت که دولت اسرائیل مصمم شده بازیگر کلیدی باشد، بسیار پرمعنی است. زیرا ما می توانیم قابلیت هایی عرضه کنیم که سازمان های غیردولتی درگیر در این زمینه فاقد آن هستند. ما تنها بازیگر شبکه طرفدار اسرائیل هستیم که قادر به پرکردن این خلاء است. (...) ما دارای بودجه کافی بوده و می توانیم چیزهای مختلفی عرضه کنیم». سپس، اظهارات او لحنی تهدیدآمیز می گیرد: «تمام کسانی که ارتباطی با BDS دارند باید دوبار فکر کنند: آیا من باید این اردوگاه را انتخاب کنم یا اردوگاه مقابل را؟»

نقض قوانین آمریکا

خانم واکنین-جیل تایید می کند که در این کار جمع آوری اطلاعات: «ما FDD و دیگران را داریم که [برای ما] کار می کنند. بنیاد دفاع از دموکراسی ها (FDD) اندیشکده ای نئو کان [محافظه کاران نو] است که در سال های اخیر، در نزدیکی امارات متحده عربی و اسرائیل نقش مهمی ایفا کرده است. در سال گذشته، این بنیاد در کارزار علیه قطر و الجزیره، که متهم شده بود که ابزاری در بی ثبات کردن منطقه است، شرکت کرد. با وجود این که به موجب قوانین آمریکا، سازمان ها یا افرادی که برای دولتی خارجی کار می کنند باید با اعلام این نکته در وزارت دادگستری ثبت شوند، آیا وزارت دادگستری FDD را که به وظیفه اش عمل نکرده، به دادگاه خواهد کشاند؟

همان طوری که علی ابو نعمه، گرداننده سایت «انتفاضه الکترونیکی» خاطرنشان ساخت: «اگر شما اعترافات ضبط شدهء یک مسئول عالی مقام روسی یا ایرانی یا حتی کانادایی را داشتید که پذیرفته اند کشورشان با عملیات مخفی از شهروندان آمریکایی جاسوسی می کنند و برای این کار از پوشش یک سازمان غیر دولتی NGO استفاده می کنند، مثل یک بمب عمل می کرد!» . گرچه این همکاری ها به FDD خلاصه نمی شوند و تعدادی از مخاطبان کلین فلد مثل آقای بریم به شرط محرمانه ماندن آن را تایید می کند، ولی آنان اضافه می کنند که موضوع «حساس» است و بهتر است زیاد آن را پخش نکرد.

این مستند افشاگری های دیگری هم دارد، مثل برملاکردن روشی که TIP در بیت المقدس، خبرنگاران آمریکایی را «تحویل» گرفته، با هدایت

آن ها، موضوع را «آکبند (حاضر و آماده)» در اختیارشان می گذارند و آن ها کار دیگری ندارند مگر پخش این گزارش ها در آمریکا؛ یا فشارهایی که بر رسانه ها و خبرگزاری ها اعمال می شود تا روزنامه نگاران مقاله ها یا گزارش های خود را تغییر دهند...

گرچه چنین به نظر می آید که امروزه، همه چیز با اسرائیل مساعد است، اما طرفداران امریکائی آن کشور به رغم امکانات شان عصبی هستند. از نگاه آن ها، آینده تاریک جلوه می کند، از جمله در محافلی که قاعدتا موافق و حامی آن ها هستند. خانم واکنین-جیل تایید می کند که : «ما نسل یهودیان متولد بعد از سال ۲۰۰۰ را از دست داده ایم. پدران و مادران آن ها از مشکلاتی که با فرزندان شان در دوران شام شابات دارند صحبت می کنند. [جوان ترها] دولت اسرائیل را به رسمیت نمی شناسند و ما را به مثابه موجودی قابل تحسین نمی نگرند.»

پاورقی ها :

-۱

Lire Serge Halimi, « [Le poids du lobby pro-israélien aux Etats-Unis](#) », *Le Monde diplomatique*, août 1989

-۲

www.aljazeera.com/investigations/th

-۳

Cf. par exemple Richard Silverstein, « [Israel lobby pressures Qatar to kill Al Jazeera documentary](#) », *Tikun Olam*, 8 février 2018

-۴

Clayton Swisher, « [We made a documentary exposing the "Israel lobby". Why hasn't it run ?](#) », *The Forward*, New York, 8 mars 2018

۵- مقاله « قطر تسلیم نمی شود » لوموند دیپلماتیک مارس ۲۰۱۸

-۶

John Mearsheimer et Stephen M. Walt, *Le Lobby pro-israélien et la Politique étrangère américaine*, La Découverte, Paris, 2009

-۷

The Forward, dont la plupart des lecteurs sont des Juifs américains, a publié une enquête sur Canary Mission et sur l'utilisation par les autorités israéliennes de ses informations pour interroger les citoyens américains « suspects » – même juifs – arrivant en Israël. Josh Nathan-Kazis, « [Canary Mission's threat grows, from US campuses to the Israeli border](#) », *The Forward*, 3 août 2018

-۸

<https://canarymission.org/ex-canary>

-۹

Lire « [Propagande et désinformation à l'israélienne](#) » I et II, *Nouvelles d'Orient*, Les blogs du Diplo, 13 et 26 janvier 2010

قطر در جستجوی دوست! آلن گرش

ترجمه بهروز عارفی

سازمان صهیونیستی آمریکا ZOA، در روز ۱۰ آوریل ۲۰۱۸، در اطلاعیه ای در سایت خود، اعلام کرد که این سازمان و مورتون کلاین رئیس آن مفتخر و خوشنودند به اطلاع برسانند که در اثر تلاش های آنان و پس از نشست های طولانی، متعدد و سنجیده کلاین با امیر قطر و دیگر

مسئولان عالی مقام قطري در دوحه، (...) اين کشور پذيرفته است که گزارش مستند موزيانه يهودستيز الجزيره را که یک نفوذی در مورد به اصطلاح «لابي يهودي آمريکائي» (۱) تهيه کرده، پخش نکند. (به مقاله «مستندي ممنوع شده درباره لابي طرفدار اسرائيل» در همين شماره لوموند ديپلماتيک مراجعه کنید)

یک هفته بعد، تلویزیون الجزيره واکنش نشان داد: «مورتون کلاین به نادرست موضوع گزارش را «لابي يهودي آمريکائي» معرفي مي کند، در حالي که اين بررسي درباره سازمان هاي آمريکائي طرفدار اسرائيل (از جمله ZOA) است که تلاش مي کنند براي منافع یک کشور خارجي در خاک آمريکا تبليغ کنند. (۲)». الجزيره دست کم در یک مورد حق داشت: در اين فيلم مستند، هيچ اشاره اي به «لابي يهودي» نشده، گر چه درگذشته، یک رئيس پيشين کنگره جهاني يهود (۳) اين اصطلاح را به کار برده و در آمريکا نيز بسيار معمول است. باوجود اين، الجزيره در مورد تصميم عدم پخش گزارش مستند سکوت کرد.

براي درک مسئله اي که در حول اين گزارش به جريان افتاده، بايد به بحراني برگشت که از سال ۲۰۱۷، قطر و برخي همسايگانش، به ويژه عربستان سعودي و امارات متحده عربي با حمايت مصر را رودرو قرار داده است. (۴) اين سه کشور قطر را تحريم اقتصادي کرده اند. آن ها از حکومت دوحه مي خواهند که با ايران قطع رابطه کرده و تلویزیون الجزيره را منحل و پايگاه نظامي در حال ساخت ترکيه در قطر را تعطيل کرده و به ارتباطش با سازمان هاي «تروريستي» از جمله اخوان المسلمین و حزب الله پايان دهد.

درست است که از زمان حکومت شيخ حمد بن خليفه آل ثاني، پدر تميم بن حمد الثاني، امير کنوني، سياست خارجي قطر، دست کم بي سابقه بوده است. اين اميرنشين از جمله در قبال عربستان سياستي مستقل داشته است. یکی از پايگاه هاي مهم استراتژيکي آمريکا در منطقه، در قطر واقع است؛ قطر رابطه با حماس را حفظ کرده و به غزه کمک مالي مي کند؛ اين اميرنشين، یکی از کشورهای عربي بود که اجازه ايجاد مقرري براي هيئت نمايندگي بازرگاني اسرائيل را داده بود (که به دنبال جنگ عليه غزه در سال ۲۰۰۸-۲۰۰۹ بسته شد). آخرسر، الجزيره با همه انتقادي که به خاطر برخوردش به شورش هاي عرب (از جمله جنگ در لیبی) يا در همين اواخر، به دليل مداراجوئي اش با رژيم رجب تايب اردوغان متوجه آن شد، شرايطي فراهم کرده که بحث و جدلي در جهان عرب به راه افتد که اغلب رژيم هاي موجود را کلافه کرده است.

در ماه های پس از اولتیماتوم همسایگان قطر علیه آن کشور، به نظر می رسید که قطر متزلزل شده است. حتی به احتمال تجاوز عربستان به امیرنشین کوچک اشاره شد. به ویژه که دونالد ترامپ علیه دوحه موضع گرفته بود. در چنین اوضاع و احوال پرتنشی بود که امیر تصمیم گرفت در رابطه عمومی با واشینگتن حالت تهاجمی بگیرد. در کشوری که رقبایش، عربستان سعودی و امارت آنتن های تقویتی گسترده ای دارند و ازجمله بنیاد دفاع از دموکراسی FDD (۵)، دوحه توانست با پرداخت پول، چندین آژانس روابط عمومی آمریکا را به خدمت گیرد. هدف های آن ها محافل محافظه کار نزدیک به ترامپ و از جمله لابی طرفدار اسرائیل بود.

دیدارهای افرادی نظیر آلن درشوویتز، استاد دانشگاه طرفدار اسرائیل که هم دموکرات است و هم دوست ترامپ، فرماندار جمهوری خواه پیشین آرکانزاس مایکل هوکابی، یک مسیحی صهیونیست که دخترش سخنگوی کاخ سفید است و جان بچلر گرداننده یک رادیوی محافظه کار از قطر نشان می دهد که کارزار این کشور به موفقیت هایی دست یافته است. در واشینگتن نیز اثرات این وضع را حس کردند و یک میانجی برای بحران انتخاب کردند. در آوریل ۲۰۱۸، ترامپ با امیر الثاني ملاقات کرد برای سپاسگزاری از او اعلام کرد که قطر سلاح آمریکایی می خرد. او حتی به چند سازمان صهیونیستی کمک مالی بلاعوض کرد، از جمله «سربازان ما سخن می گویند» (Our soldiers speak) که دیدارهای افسران ارتش اسرائیل را از آمریکا سازماندهی میکند (۶).

اما نزدیکی با قطر موجب اختلاف در لابی طرفدار اسرائیل شده است. ایگال کارمون، مدیر انستیتوی پژوهش در رسانه های خاورمیانه (Memri)، سایتی که «مراقب» رسانه های عرب است (و در تحریف انتشارات آن ها تردیدی به خود راه نمی دهد) (۷)، در مقاله ای با عنوان «قطر: امیرنشینی که همه را گول می زند» برآشفته می شود: «غم انگیز است که مشاهده می کنیم که رهبران یهودی آمریکایی با دخالت ناآگاهانه در مناقشه داخلی که ربطی به آنان ندارد، یعنی مناقشه های غامض و غیرقابل درک بین اعراب، کلیشه های یهودستیز را تقویت می کنند. (۸)»

جوناتان شانزِر، از FDD گله می کند که: «هیچ اشکالی ندارد که تحلیل گران و روشنفکران برای کسب اطلاعات به قطر بروند. مشکل این است که در جریان این دیدارها، آن ها روایت دیگری از تاریخ را نمی شنوند. آن ها باید به انتقاد از قطر نیز گوش دهند. آن ها باید با نکات زیادی درباره روابط قطر با حماس، القاعده، طالبان، اخوان

المسلمين و دیگر بازیگران مسئله ساز آشنا شوند.» (۹) شانزر در مصاحبه طولانی با جیمز آنتونی کلین فلد در گزارش مستند الجزیره، اظهار تاسف می کند که تلاش های او برای وصل کردن جنبش «بایکوت، عدم سرمایه گذاری و مجازات» BDS به سازمان های «تروریستی» (ابتدا حماس و سپس جبهه خلق برای آزادی فلسطین) در افکار عمومی آمریکا به نتیجه نرسیده است.

از یک سال پیش، قطر موفق شده که تهدیدش می کرد، عقب براند و رقبایش را به موضعی دفاعی بیاندازد. اما، در قبال این سیاست جدید، فلسطینی ها چه بهائی را خواهند پرداخت؟

پاورقی ها :

-۱

» [ZOA/Mort Klein convinced Qatar to cancel anti-semitic Al Jazeera "Jewish lobby" series](#) », Organisation sioniste américaine (ZOA), 10 avril 2018

-۲

» [Al Jazeera denies claims of pro-Israel group on The Lobby films](#) », Al-Jazira, 17 avril 2018

-۳

En novembre 1978, Nahum Goldmann demanda au président James Carter de briser le « *lobby juif* », qu'il assimila à « *une force de destruction* », « *un obstacle à la paix au Proche-Orient* ».

۴- مقاله « جنگ عجیب در خلیج فارس » ، لوموند دیپلماتیک ژوئیه ۲۰۱۷

<https://ir.mondediplo.com/article2806.html>

۵- مقاله « نفوذ هراس انگیز ریاض در واشینگتن » ، لوموند دیپلماتیک ژوئیه ۲۰۱۷

<https://ir.mondediplo.com/article2798.html>

-۶

Tamara Nassar et Ali Abunimah, « [Qatar funded Zionist Organization of America](#) », Electronic Intifada, 10 juillet 2018.

-۷ مقاله « خبرپردازی به شیوه اسرائیلی»، لوموند دیپلماتیک سپتامبر ۲۰۰۵.

<https://ir.mondediplo.com/article716.html>

-۸

Yigal Carmon, « [Qatar, the emirate that fools them all, and its enablers](#) », Institut de recherche des médias du Moyen-Orient, Washington, DC, 18 janvier 2018.

-۹

Cité par Amir Tibon, « [Israeli Embassy in US : We oppose Qatar's "Outreach to pro-Israel US Jews"](#) », Haaretz, Tel-Aviv, 31 janvier 2018.

پرسش و پاسخ ندای آزادی از فعالان سیاسی درباره‌ی فدرالیسم در ایران

کوروش عرفانی

ندای آزادی: آیا دولت غیر متمرکز همان دولت فدراتیو است؟ اگر نه تفاوت آنها چیست؟

کورش عرفانی: دولت غیرمتمرکز با دولت فدراتیو متفاوت است. عدم تمرکز، هم معنای فدرالیسم نیست بلکه حکایت از نوعی از مدیریت دارد که در آن، اختیارات فراوانی به دست اندرکاران در صحنه سپرده می شود. این واگذاری اختیارات مانند سیستم فدراتیو به طور لزوم از تقسیمات کشوری پیروی نمی کند، بلکه تابع کارکردهای مشخص هر نهاد می باشد. به عبارت دیگر، یک سیستم غیر متمرکز کارکرد-محور است، در حالی که سیستم فدراتیو، جغرافیا-محور است. هدف از عدم تمرکز قدرت، پاسخ دادن به مطالبات قومی و منطقه ای و استانی نیست، بلکه بهره بردن از ابتکار عمل های مدیران و دست اندرکارانی است که به طور مستقیم درگیر مدیریت یک مجموعه هستند، در هر کجا که باشد. این بهره بری از توانایی های خرد در هر سطحی و در ورای تقسیم بندهای جغرافیایی یا قومی اعمال می شود. بنابراین این دو سیستم به طور کلی با هم متفاوت هستند. فدرالیسم زاینده ی یک دیوانسالاری عظیم است که به تعداد استان و منطقه و تجدید و تشدید می شود، حال آن که دولت غیرمتمرکز به معنای سبک سازی و ساده سازی دیوانسالاری است و درست در نقطه ی عکس قرار می گیرد.

ندای آزادی: در کشوری مانند ایران با توجه به تنوع زبانی، ملی و قومی آیا نظام فدرالیسم نظام مناسبی است. اگر اری چه نوع فدرالیسمی برای کشور ما مناسب است: فدرالیسم بر اساس تقسیمات جغرافیایی (استانی) و یا بر اساس زبانی- ملی/قومی؟

عرفانی: نظام فدرالیسم نامناسب ترین نوع نظامی است که می توان برای کشورهایی مثل ایران توصیه کرد. کسانی که این نظام را پیشنهاد می دهند یا فاقد آگاهی از تاریخ اجتماعی ایران هستند و یا منافع پنهان دیگری را در این زمینه جستجو می کنند. در کشور ما، با توجه به تاریخ خودکامگی و نتیجه ی آن، یعنی ساختار شکننده ی همبستگی های کلان، هر گونه حرکتی مانند فدرالیسم یک ماجراجویی خطرناک و حتی غرض ورزانه جلوه می کند. آن چه ایران به آن نیاز دارد عدم تمرکز است نه فدرالیسم.

استبداد ایرانی ریشه در تمرکز قدرت دارد، اما این مفهوم بسیار فراتر از قدرت دولتی است. منظور نبود توزیع عادلانه و منطقی قدرت و عدم حضور عنصر ضد قدرت است. مشکل فقط در حکومت نیست، در کشور استبداد زده ی ما حتی در درون یک اداره و وزارتخانه نیز تمرکز قدرت افراطی و حذف هر گونه مکانیزم نظارتی متداول و رایج می باشد. بنابراین، برای محو استبداد در ایران نیاز به استقرار آن نوع نظام مدیریتی داریم که قدرت را در سطوح مختلف اداری و کاری

با مبنای شایسته سالاری و تخصص گرایی تقسیم و توزیع کند و اجازه ی شکل گیری سازوکارهای نظارتی، یا همان ضد قدرت را هم بدهد. این همان دمکراسی به معنای واقعی است.

در حالی که درمان درد تاریخی استبدادزدگی قدرت در ایران عدم تمرکز و توزیع اجتماعی قدرت است، فدرالیسم با دادن یک آدرس غلط، ما را به سوی بازتولید منطقه ای و محلی مدل استبدادگرایی تمرکزگرا پیش می برد. به عبارت دیگر با فدرالیسم ما به جای داشتن یک استبداد بزرگ در ایران 31 استبداد کوچک خواهیم داشت. آن چه باید تغییر کند و دگرگون شود ماهیت و بن مایه ی روابط قدرت در ایران است نه شکل و ظاهر. فدرالیسم همان اشتباه استراتژیکی است که ما می توانیم مرتکب شویم و به واسطه ی آن، کار ریشه کن کردن استبداد در ایران را به مراتب پیچیده تر و سخت تر و طولانی تر بکنیم. مبارزه با یک استبداد اگر هوشمندانه، دقیق و حساب شده باشد می تواند ممکن و میسر شود، اما با چند ده استبدادسالاری منطقه ای دیگر نمی توان مبارزه کرد و به سوی فرسودگی، اختلاف اندازی، تجزیه و جنگ داخلی پیش خواهیم رفت.

ندای آزادی: ساختار و محتوای نظام فدرالیسم براساس تقسیمات جغرافیایی چه تفاوتی با فدرالیسم بر اساس ملی/قومی دارد؟ بعنوان مثال شرط برخورداری از حقوق شهروندی (مانند حق انتخاب کردن و انتخاب شدن) در هر کدام از ایالات، ساکن بودن هر شهروند ایرانی در آن شهر و منطقه است، یا داشتن تعلقات قومی و ملی آن منطقه؟

عرفانی: هیچ کدام از اینها راه حل درست نیست. به طور کلی، فدرالیسم بدترین سیستم حکومتی برای کشورهای است که هزاران سال با یک سیستم استبدادگری متمرکز فاقد هرگونه نظارت عمل کرده اند. مثال اقلیم کردستان عراق و کارنامه ی فاجعه باری اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن نشان می دهد که فدرالیسم ایرانی و عراقی راه حل برون رفت از استبداد و عقب ماندگی این کشورها نیست. آن چه نیاز داریم تحول دمکراتیک از نوع اجتماعی است و نه فقط سیاسی و این تحول با دگرگون ساختن اساسی ساختارهای اقتصادی از یک سو و ساختارهای فرهنگی از سوی دیگر میسر است. هر ایرانی باید انتخاب کند که چه می خواهد: دمکراسی یا فدرالیسم. این دو با هم در ایران- و نه به طور لزوم در سراسر جهان- همخوانی ندارند. استقرار دمکراسی واقعی در ایران، یعنی دمکراسی اجتماعی با مشارکت مدیریتی مردم، نقش فدرالیسم را زیر سوال می برد و از آن طرف هم، فدرالیسم شانس استقرار دمکراسی مردمی در ایران را از میان خواهد برد. در

ورای شعارها، روشنفکر نمایی، احساسات و یا توطئه های بیگانه باید یک انتخاب روشن میان این دو انجام داد: یا دموکراسی یا فدرالیسم.

دموکراسی اجتماعی سبب می شود که انسان و شهروند در محور ساختارسازی های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی قرار گیرد و نه منطقه و قوم و ساکن این یا آن ایالت بودن. فدرالیسم در این معنا، ضد اجتماعی و ضد دموکراسی است. چرا که سبب جدایی و پراکندگی و ضعف و تبعیض و جنگ می شود. حال آن که در الگوی دموکراسی مشارکتی عنصر جغرافیا و قوم و استان و ایالت و منطقه جای خود را به ارزش جان و کرامت انسان و نیز حقوق شهروندی خواهد داد. در یک دموکراسی مردمی، شهروندان به یاری هم می شتابند و با یکدیگر همکاری و همسویی می کنند، فدرالیسم این شانس را از آنها سلب و شهروندان را در پشت حصارهای مختلف اداری، قومی و منطقه ای اسیر خواهد کرد.

ندای آزادی: آیا این چند حوزه ای که نام می بریم باید در اختیارات دولت مرکزی فدرال باشند؟ نیروی نظامی و دفاع از مرزها؛ روابط خارجی (وزارت امور خارجه)؛ برنامه ریزی های کلان و بلند مدت اقتصادی؛ سیاست های مالی، پولی و مالیاتی؛ استخراج معادن و منابع زیر زمینی؛ نظارت بر انتخابات و حسن اجرای قوانین در هر ایالت؛ دادگاه ها و کل سیستم قضایی.

عرفانی: همه ی این حوزه ها می بایست در اختیار مردم باشد. دموکراسی یعنی اعمال مدیریت و نظارت توسط شهروندان بر تمام نهادهای دولتی؛ به نحوی که هیچ جریان گروهی، ایدئولوژیک یا قومی نتواند قدرت را به انحصار خود و قبیله اش درآورد. مکانیزم های انتخاباتی دقیق و زیر نظارت شهروندان در دو سطح خرد و کلان می تواند این اطمینان را ایجاد کند که اراده ی شهروندان برای تولید و توزیع ثروت و قدرت مورد نظر قرار گیرد تا از این طریق بتوانیم شاهد پیشرفت جامعه در خط و مسیر مطلوب مردم باشیم. بنابراین بدترین فرمول برای کشورما می تواند این باشد که با تکه تکه کردن ساختارها، شقه شقه کردن نهادها و پاره پاره کردن انسجام مدیریتی، بر مبنای قومی و منطقه ای، یک مجموعه ی ناهمگون، ضعیف، متشتت و بی آینده بسازیم.

بهترین فرمول، نظام غیرمتمرکزی است که در آن قدرت در دست شهروندان متمرکز است. تلاش باید در جهت نزدیک سازی انسان ها و شهروندان به هم باشد و نه دورسازی آنها از یکدیگر.

پرسش و پاسخ ندای آزادی از فعالان سیاسی درباره‌ی فدرالیسم در ایران

میهن جزنی

ندای آزادی پرسش یا پرسش‌هایی را در باب فدرالیسم و ساختار آن در ایران دموکراتیک و دولت و نظام سیاسی دموکرات مطرح کرده و از من نیز در این باب نظر خواهی نموده است. می‌کوشم به اجمال نظرم را در این خصوص ارائه دهم.

دوستان گرامی شما می‌نویسید: «ما..... برای روشن شدن و ارزیابی درست «مسئله» به این ایده رسیده ایم که [موضوع فدرالیسم] را با برخی از فعالان اپوزیسیون نزدیک به خود به صورت پرسش مطرح کنیم».

توجه داشته باشیم که جنبش ما جریانی سیاسی دموکراتیک و لائیک است. نخستین و پایه‌ای‌ترین خصلت لائیسیته جامعیت و عمومیت آنست. مسئله فدرالیسم مسئله عموم ایرانیان است. فدرالیسم تمام گرایشها و گروهها و جمعیت‌های سیاسی ایران را در برمی‌گیرد. ارائه نظر یا راه حل و دخالت در این مهم ملی/سیاسی حق بی‌چون وچرای فرد فرد ایرانیان است. از اینرو محدود ساختن ارائه نظر به جمع یا گروهی با عنوان «جمهوری خواهان دموکرات لائیک» خدشه دار کردن اصل باور به لائیسیته و دموکراسی است.

از اینرو ضروری بوده و هست که ما نظرات عموم را، حتی اگر عضو ج. د. ل. نباشند، در باب این امر خطیر ملی سیاسی جویا باشیم. و من به عنوان یک همراه باورمند و مدافع لائیسیته و نظام سیاسی دموکرات لائیک از شما دوستان می‌خواهم که با وسعت نظر و آزاد اندیشی بیشتر دست خود را به سوی همه کسانی دراز کنید که به نحو دموکراتیک راه حل نهائی و قابل اجرا برای این مهم و پیچیدگی‌های تاریخی، جغرافیائی، فرهنگی و سیاسی آن پیشنهاد می‌کنند.

حال با توجه به اهمیت و پیچیدگی ساختاری مقولهٔ فدرالیسم در شرایط حسّاس تاریخی میهن ما، من به شخصه خود را در این مقام نمی بینم که بی درنگ و بدون مطالعه و تأمل به پرسشهای طرح شده پاسخ دهم. زیرا با توجه به تنوع قومی ایران و نقش سنت های سیاسی حکومتگری تاریخی و جایگاه و نقش اقوام در مدیریت سیاسی سنتی ایران، باری آراء پاسخهای دقیق و معتبر به چگونگی تحقق فدرالیسم دستکم به دوسال مطالعه و بررسی پیگیر و معتبر نیاز دارد.

با احترام

میهن جزئی

پاریس 28 سپتامبر 2018

پرسش و پاسخ ندای آزادی از فعالان سیاسی دربارهٔ فدرالیسم در ایران

اقبال اقبالی

فدرالیسم از نظر تاریخی و سیاسی، پاسخی وحدت طلبانه به واحدهای سیاسی پراکنده و در حال ستیز بوده تا زیر سقف مشترک، همزیستی مسالمت آمیز مردم تامین شود. در کشوری که گروهی از محافل سیاسی فدرالیسم را سکوی پرش برای جدائی و تقسیم اراضی کشور قرار داده اند، هدف مضمونی آن گم می شود.

ایران ما متشکل از مردمانی است که در متن جامعه، با هم جنگ و ستیز ندارند و زندگی، تاریخ و فرهنگ مشترک شان عمری چند هزارساله دارد. گرچه تهاجم مردمان غیر ایرانی تبار و حکومت های قومی به آسیمیلیسیون دینی و زبانی (تغییر اجباری دین و زبان) انجامید،

اما اسکلت ایران بر بنیاد همبستگی ملی، زبان فارسی، فرهنگ و تاریخ مشترک اکثریت جامعه، به حیات خود ادامه داد.

اکنون مسئله کلیدی در جامعه ما تعیین تکلیف با استبداد در اشکال نظام های موروثی و دینی (شاه و شیخ) بوده و استقرار نظامی سیاسی در انطباق با شرایط مشخص ایران تاریخی و پاسخگویی به نیاز کشور تشنه آزادی، پیشرفت و رفاه می باشد.

ساختار نظام فدرالی بر عدم تمرکز و تقسیم قدرت میان همپیمانان استوار بوده و در ایران ما، تقسیم قدرت میان مرکز و استان ها مطرح می باشد. البته گرایشاتی ارتجاعی با مشی قوم پرستانه از تقسیم قدرت میان اقوام سخن می گویند که پیش شرط این اقدام سیاسی، تقسیم اراضی کشور و سپری شدن جنگ های طولانی و ترسیم مرزهای اقوام است که با واقعیات جامعه و کشور ما همخوانی ندارد..

از اینرو برای ترسیم مرزهای روشن با تقسیم اراضی کشور بر مبنای قومیت، ترجیح می دهم آلترناتیو نظام لائیک دمکراتیک و سوسیال را که با جمهوری خودمدیریت ایران (جمهوری ایرانی) معرفی می شود، در برابر فدرالیسم قومی قرار دهم.

جمهوری خودمدیریت ایران مانند مثلثی از سه ضلع دولت جمهوری خودمدیریت ملی لائیک دمکراتیک منتخب مهستان ایرانیان (مجلس ملی)، مهستان های استانی خودمدیریت (مجالس استانی)، مهستان های شهری خودمدیریت (شهرداری ها) تشکیل می شود. آنچه گفته شد، مدخلی می باشد بر پاسخ به پرسش های "ندای آزادی" که در سطور مکتوب می شود..

.

ندای آزادی: آیا دولت غیر متمرکز همان دولت فدراتیو است؟ اگر نه تفاوت آنها چیست؟

اقبال اقبالی: جوامع بشری همواره فرایندهای تغییر اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را از سر گذرانده و ایستائی در مقوله سیاست، اجتماع و فرهنگ وجود ندارد. هنگامی از سیستم نامتمرکز سخن گفته میشود، برای یک ایرانی، تاریخ هخامنشیان، اشکانیان .. و تسامح و مصلحت اندیشی آنها برای حفظ آرامش، ثبات و تداوم امپراطوری های گسترده تداعی می شود که سیستم مرکزی مدیریت، بر بنیاد نوعی فدراتیو استوار بود.

از سوی دیگر جنگ های صلیبی در اروپا و کشت و کشتارها در غرب، فدرالیسم (پیمان سیاسی زندگی مسالمت آمیز) را به آنها تحمیل کرد. نظام های سیاسی نامتمرکز شکل های گوناگونی دارند و هر کدام در بستر تحولات تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خودویژه تکوین یافته اند.

تعاریف نظام های نامتمرکز متفاوت هستند و به تناسب ماهیت سیاسی پیمان نامه میان مرکز و اقتدارهای محلی (بومی) و یا همپیمان ها تعریف می شوند.

سیستم فدرالی که خصلت ارتجاعی یا متریقی آن را مضمون قومی، زبانی، نژادی، دینی و یا انسانی- لائیک دمکراتیک ملی و جغرافیائی تعیین می کند، بر عدم تمرکز (تقسیم قدرت) استوار است. در حالی که نظام سیاسی فدراتیو، شکلی از حاکمیت دوگانه می باشد.

تئوری سیاسی فدرالیسم در ایران امروز، از سوی بخشی کنشگران قومی، چپ دگماتیست و همچنین قدرت های بزرگ، بعنوان سیاستی هدفمند برای مدیریتی نامتمرکز سیاسی بجای مدیریت متمرکز فاشیسم اسلامی طرح می گردد. موقعیت کنونی حکومت اسلامی در ایران، بلحاظی مانند قدرتگیری فاشیسم در آلمان است که پس از شکست آلمان، فدرالیسم را متفقین در برابر آلمان شکست خورده قرار دادند. در آنزمان برای پیشگیری از سربلند کردن دوباره آلمان، فدرالیسم بمثابة نقطه مقابل تمرکز و مدیریت سیاسی فاشیستی، به آلمان تحمیل شد.

هر نظام نامتمرکز، الزامن یک نظام فدراتیو و با یک تعریف یکسان نیست. شرایط تاریخی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران با هیچ کشوری قابل قیاس نیست و خودویژگی های آن، سیاست (راه حل) مشخص در شرایط مشخص را می طلبد.

ندای آزادی: در کشوری مانند ایران با توجه به تنوع زبانی، ملی و قومی آیا نظام فدرالیسم نظام مناسبی است. اگر اری چه نوع فدرالیسمی برای کشور ما مناسب است: فدرالیسم بر اساس تقسیمات جغرافیایی (استانی) و یا بر اساس زبانی-ملی/قومی؟

اقبال: جهان امروز بدون آزادی، لائیسیت، دمکراسی، دادگری و سالم

سازی محیط زیست، دوزخی برای مردمان است. مدیریت سیاسی خردگرایانه جوامع بشری، نمی تواند برون از ارزش های بنیادی گفته شده باشد. این منطق در مورد کشور ما هم صدق می کند.

ما هنگامی در مورد مدیریت سیاسی فردای ایران گفتگو می کنیم که بشکل اجتناب ناپذیری یکی از حلقه های زنجیر "تسبیح" جامعه جهانی هستیم و نمی توانیم روندهای جهانی و تاثیرات مستقیم آنها (سیاست، اقتصاد، فرهنگ، محیط زیست و...) بر سرنوشت کشور و مردم مان را نادیده گیریم. در ایران ما مفهوم شهروند در سایه دولت ملی تکوین یافت. می دانیم که دولت ملی طی سه فرآیند بوجود آمد. دولت های باستانی به دولت های جدید (نظیر ایران) تحول یافتند. دولت های ملی که در جریان جنگ های ضد استعماری شکل گرفتند و دولی که آمرانه و به اراده قدرت ها و بر اساس منافع آنها در شابلون گنجانده شدند.

انقلاب مشروطه آغاز سمتگیری ایران برای آزادی، دموکراسی و لائیسیته در ایران بود. تاریخ ایران با رنگارنگی نژادی، فرهنگی و قومی نگاشته شده و هرگز بخشی از مردم ایران به خواست خود جدا نشده اند. اما شمشیر تجاوز، اشغالگری و غارتگری همواره توسط همسایگان فزون طلب بر فراز سرمان چرخیده است.

تنوع زبانی، قومی، نژادی و دینی موضوع جدیدی برای مردم ما نیست، مردمی که عمر همزیستی مسالمت آمیزشان به هزاره ها میرسد. مسئله ما دموکراتیزاسیون ایران و استقرار نظامی سوسیال (دادبنیاد) و لائیک دموکراتیک خودمدیریت بر بنیاد نوترین تجارب بشریت است.

دولت ملی و لائیک دموکراتیک بر خلاف دولت های باستانی و یا دینی در ایران، حقانیت خود را نه از اشرافیت خونی و الهه، بلکه از اراده آزاد و دموکراتیک جامعه ایرانی (شهروندان) می گیرد.

ساختن ایران فردا با حضور سیاسی مردم امیدوار به آینده، احزاب و نهادهای سیاسی خردمند، تشکل های خودمدیریت فرهنگی، سیاسی و اجتماعی (جامعه مدنی)، و تثبیت ارزش های جهانشمول جمهوری خواهانه، خودمدیریتانه لائیک دموکراتیک و سوسیال میسر است. مردمی که بر مدار برنامه سیاسی ملی برای رسیدن به افق های بزرگ سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی متشکل و همپیمان می شوند، ریل درست پیشرفت و آینده ساز را انتخاب کرده اند. پس از دو تجربه نزدیک دیکتاتوری پهلوی ها و استبداد پیشاقروسطائی اسلامگرایان، هنگام

آن رسیده که جامعه ایرانی ریل تحولات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی خود را تغییر دهد. یعنی حکومت اسلامی برچیده شود و سیاست و فرهنگ از جنس دیگری (سیاست سوسیال و لائیک دمکراتیک) آینده کشور و مردم را رقم زند.

حاکمیت سیاسی باید ابزاری برای زندگی بهتر مردم باشد. در شرایطی که محافل قومی - قبیله ای همسو با سیاست های قدرت های بزرگ در اندیشه ایجاد دولت های مستقل بوده و فدرالیسم را هم بعنوان تاکتیک 5 سال و سکوی پرش برای اعلام استقلال سیاسی در نظر دارند، ما موظف هستیم از هم اکنون بر پیوند ناگسستنی آزادی، همبستگی و برابری، ارزش های پیشرو همبستگی ملی و لائیک دمکراتیک تاکید کرده و پیرامون مشی سیاسی خود روشنگری کنیم تا فردا مردم از چاه حکومت اسلامی درآمده، به چاه های دیگر سقوط نکنند.

در نظام جمهوری خودمدیریت لائیک دمکراتیک و سوسیال، خاستگاه ما ایجاد سیستم نامتمرکز، تقسیم قدرت و نفویض تعریف شده و شفاف قدرت به استان ها می باشد.

اصل " آزادی تا حد ممکن و اقتدار تا حد ضروری" راهنمای سیاست می باشد. به بیان دیگر، میزان خودمدیریتی لائیک دمکراتیک و سوسیال در متن جامعه، عیار قضاوت در باره میزان دمکراسی دولت ملی می باشد. دولت ملی ای که از این امتحان سر بلند بیرون آید، با پتانسیل خردگرائی سوسیال و لائیک دمکراتیک خواهد توانست مدیریت طبقات، اقشار و گروه ها و نهادهای رنگارنگ را با تامین رشد، رفاه و توسعه پایدار تضمین کند.

هنگامی خودمدیریتی مهستانی در محیط زیست، کار و در حوزه های شهری و استانی نهادینه شود، دست بورکرات های مرکز نشین قطع شده و هدایت آمرانه جامعه ناممکن می گردد. مجلس موسسان نظام آتی چارچوب اختیارات مجالس محلی، منطقه ای، شهری، استانی و مرکز را تعیین خواهد کرد.

ندای آزادی: ساختار و محتوای نظام فدرالیسم براساس تقسیمات جغرافیایی چه تفاوتی با فدرالیسم بر اساس ملی/قومی دارد؟ بعنوان مثال شرط برخورداری از حقوق شهروندی (مانند حق انتخاب کردن و انتخاب شدن) در هر کدام از ایالات، ساکن بودن هر شهروند ایرانی در آن شهر و منطقه است، یا داشتن تعلقات قومی و ملی آن منطقه؟

اقبالی: نظام سیاسی، خود بستر (طرف) سیاست هائی می باشد که می

تواند به تقویت همبستگی باشندگان (ملت) ایران کمک کند و نقش سازنده داشته باشد، و هم می تواند مخرب و ویرانگرانه باشد.

سه نظریه برای اداره ایران وجود دارد که نخستین آن، بقاء سیستم فاجعه بار حکومت اسلامی را توصیه می کند. دومین کلاه دمکراسی روی تاج سلطنت گذاشته و بازگشت نظام های موروئی تشویق و تبلیغ می شود. سومین اعلام جمهوری در ایران و رهائی از شر همیشگی شاه و شیخ و کوشش برای برقراری نظامی لائیک دمکراتیک در کشور مبتنی بر اراده آزاد شهروندان است.

در ایران امروز، در کنار دو گرایش ارتجاعی حفظ حکومت دینی و بازگشت به حکومت موروئی، گرایش سوم از فدرالیسم قومی سخن می گوید.

اینها تخم جنگ های قومی و تقسیم اراضی کشور را می پاشند. آنها با نفی موجودیت ایران و از خاستگاه تشکیل دولت های جدید بر بنیاد زبان های قومی، همانند اسلامگرایان که در حکومت پهلوی بذر طاعون اسلام سیاسی را کاشتند، اینها با تقسیم جامعه بر اساس قوم و زبان و پاشیدن بذر تنفر و شکاف میات ملت، جنگ قومی و برادرکشی را تدارک می بینند. در این شرایط چه بادی کرد؟

در گام نخست پس از سرنگونی حکومت اسلامی، الویت جامعه ایرانی نه ژن شناسی تباری و تقسیمات کشوری بر مبنای خون و زبان، بلکه بازگرداندن سلامت جامعه و حل فوری ترین نیازهای مردم است و این مهم در سایه آزادی و همبستگی ملی میسر می باشد. جمهوری خودمدیریت و لائیک دمکراتیک راه را برای حضور همه افراد و اقشار اجتماعی از هر گروه، صنف، طبقه، قبیله .. باز می کند تا با برخورداری از حق انتخاب شدن و انتخاب کردن، سرنوشت میهن خود را تعیین کند. در یک دمکراسی چرخشی مبتنی بر حقوق بشر و ارزش های سوسیال و لائیک دمکراتیک (جمهوری خودمدیریت ایران)، رعایت حقوق شهروندی فرای تعلقات دینی، طبقاتی، جنسی، قومی و نژادی اصل بوده و همواره امکان برکناری قانونمند دولت با استفاده از آزادی و موجودیت مکانیزم های دمکراتیک، قانونمند وجود خواهد داشت.

ندای آزادی: آیا این چند حوضه ای که نام می بریم باید در اختیارات دولت مرکزی فدرال باشند؟ نیروی نظامی و دفاع از مرزها؛ روابط خارجی (وزارت امور خارجه)؛ برنامه ریزی های کلان و

بلند مدت اقتصادی؛ سیاست‌های مالی، پولی و مالیاتی؛ استخراج معادن و منابع زیر زمینی؛ نظارت بر انتخابات و حسن اجرای قوانین در هر ایالت؛ دادگاه‌ها و کل سیستم قضایی.

اقبال: نزدیکترین حافظه تاریخی ما از سیستم نامتمرکز در کشور، انقلاب مشروطه است. رخدادهای پس از مشروطه اجازه نداد تا جامعه ایرانی نهادهای خودمدیریت و مجلس دموکراتیک را تجربه کند.

در مورد تقسیم اختیارات میان دولت و استان‌ها، الگوی آلمان امروز می‌تواند برای ما بسیار آموزنده باشد. مدیریت سوسیال و لائیک دموکراتیک مرکز در پیوند تنگاتنگ با استان‌های می‌تواند سازنده باشد. موضوع نیروی نظامی و دفاع از مرزها امری ملی و وظیفه دولت مرکزی می‌باشد. از سوی دیگر انتظامات شهری و اجرای قوانین از اختیارات استانی است.

روایط خارجی و سیاست‌های کلان در مرکز انجام می‌گیرد و سیاست خارجی، سیاست‌های مالی، پولی و مالیاتی، دادگاه‌ها و سیستم قضائی، نظارت بر حسن اجرای قوانین با مدیریت مرکز انجام می‌گیرد و در مورد اکتشاف، برداشت و فروش نفت، گاز، آب و ... نظارت و جلب توافق مردمان مستقر در جغرافیای منابع، ضروری می‌باشد.

تجربه شوم 100 سال غارت نفت، گاز و اکنون آب مردم لر باعث شده تا در آینده با استفاده از مکانیزم‌های دموکراتیک، اجازه داده نشود سرمایه زیر پای آنها هزینه شبکه‌های مافیائی قدرت گردد. از همینرو شایسته است که مردمان ساکن سرزمین‌های لر، شیرهای نفت، گاز و آب را بروی شبکه‌های مافیائی حکومت اسلامی ببندند و سرچشمه مالی حکومت را قطع کنند.

در مورد زبان‌ها و مدارس بومی، مردم در نهادهای خودمدیریت ضمن پیروی از سیستم سراسری آموزش و پرورش، باید آزاد باشند تا تدریس زبان‌های بومی را به تشخیص خود در دستور آموزش قرار دهند. برای مثال در کنار زبان سراسری (فارسی)، زبان‌های دوم (مادری) و سوم (بین‌المللی) هم تدریس شود.

پرسش و پاسخ ندای آزادی از فعالان سیاسی درباره‌ی فدرالیسم در ایران

فرامرز دادور

ندای آزادی: آیا دولت غیر متمرکز همان دولت فدراتیو است؟ اگر نه تفاوت آن‌ها چیست؟

فرامرز دادور: بین یک ساختار سیاسی غیر متمرکز و سیستم فدرال، تا حدی فرق است. در چارچوب دولت فدرال، بر مبنای تدوین قانون اساسی بر پایه اصل فدرالیسم، قدرت سیاسی بین حکومت‌های محلی، حول محور حکومت مرکزی، تقسیم میگردد. تاریخا ساختار سیاسی فدرال در کشورهایی که دارای وسعت جغرافیایی وسیع و عمدتاً دارای زبان رسمی مشترک مانند آمریکا، مکزیک، آلمان، کانادا، استرالیا، برزیل بوده اند، شکل گرفته است، گرچه در کشورهای کوچکتر مانند سوئیس، نیز، با وجود فرهنگ‌های مختلف (آلمانی، فرانسوی و ایتالیایی)، سیستم فدرال، از 26 منطقه جغرافیایی بنام کانتون متشکل شده است. در سیستم فدرال آمریکا، بر مبنای سه قوه قانونگذار (مجلس نمایندگان و سنا)، اجرایی (نهاد ریاست جمهوری و قضایی (دیوان عالی کشور)، حوزه اختیارات حکومت مرکزی عمدتاً بخشهایی مانند سیاست خارجی، قرارداد با دیگر کشورها، سیستم دفاع از مرزهای کشور، اعلان جنگ، ضوابط جمع آوری مالیات، مناسبات پولی/بانکی و اعتبارات، نظارت بر بازرگانی و سیاست‌های گمرکی در قبال واردات و صادرات، سیستم پست و فعالیتهای معطوف به مخابرات و مطبوعات را در بر میگیرد. در عین حال 50 ایالت تشکیل دهنده آمریکا، نیز دارای نهاد های قانونگذار (مجلس محلی)، اجرائی (فرمانداری) و قضایی (دادگاه عالی ایالتی) هستند که امورات محلی و بیرون از اختیارات حکومت مرکزی را اداره میکنند. البته بخشی از عرصه های عمومی مانند وضع مالیات، درجاتی از ضوابط

اقتصادی، مسائل مربوط به محیط زیست و حقوق مدنی در حوزه مشترک بین حکومت مرکزی و حکومت‌های ایالتی قرار دارند.

یک نظام سیاسی غیر متمرکز در عین اینکه شباهت‌های زیادی به سیستم فدرال دارد، اما بر اساس مشاهدات تاریخی تا به کنون، واژه غیر متمرکز بیشتر به واگذار نمودن مسئولیت‌ها در حیطه وظایف مدیریت دولتی (اجرائی) به ارگان‌های محلی در چارچوب یک کشور و یا به بلوکی از یک اتحاد متشکل از دولت-ملت‌ها، دلالت می‌کند. نمونه واضح آن اتحادیه اروپا است که از 27 عضو تشکیل یافته و حکومت‌های موجود در این کشورها، در عین تبعیت از واحد پول یورو، سیاست‌های اقتصادی/اجتماعی نسبتاً مستقل و متناسب با مشخصات و فرایند برآمده از نیروهای داخل کشور را به پیش می‌برند. ایده تمرکز زدایی اداری، تا حد زیادی، از عروج اقتصاد نئولیبرالیسم و روند خصوصی سازی و تکیه بر "موثرتر نمودن" مناسبات در موسسات اقتصادی موجود در سطوح مختلف جامعه مدنی، متأثر بوده است. در واقع این شکل از تمرکززدایی، بیشتر به حیطه فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی مبتنی بر مکانیسم بازار و تقسیم کار اداری بین ارگان‌های بوروکراتیک دولتی (و نه افزایش در توانمندی و سطح مشارکت مردم در تعیین سرنوشت اجتماعی خود) مربوط می‌شود.

خلاصه اینکه، سیستم فدرال که مبنای آن را قرارداد اجتماعی نهفته شده در قانون اساسی تشکیل می‌دهد از تمرکز زدایی دولتی که همواره متأثر از سیاست‌های حاکم می‌باشد؛ معتبر تر و دمکراتیک تر است. روشن است که در ایران، برقراری سیستم فدرال با توجه به ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه شکل می‌گیرد. اما استفاده از تجربه در سایر کشورها می‌توانند مفید باشند.

ندای آزادی: در کشوری مانند ایران با توجه به تنوع زبانی، ملی و قومی آیا نظام فدرالیسم نظام مناسبی است. اگر آری چه نوع فدرالیسمی برای کشور ما مناسب است: فدرالیسم بر اساس تقسیمات جغرافیایی (استانی) و یا بر اساس زبانی- ملی/قومی؟

دادر: در عین اینکه، هر نوع تغییر در موازین مبتنی بر تمرکز قدرت سیاسی در یک یا چند نهاد اجتماعی و سلسله مراتب ناشی از آن در جهت تمرکز زدایی مثبت است، بر اساس نگاه عدالتجویانه، اما، معضل اصلی، ایجاد تحول بنیادی غیر ستمگرانه، افقی و مساوات‌گرا در روابط اجتماعی بین افراد در جامعه می‌باشد. در آن صورت فدرالیسم به مثابه یک نوع سیستم سیاسی غیر متمرکز، می‌تواند شروع

مناسبی برای استقرارِ دمکراسی در ایران بکار گرفته شود. اگر هدف اصلی، توزیعِ دمکراتیکِ قدرت سیاسی در مناطقِ گوناگونِ جغرافیائی، بخاطرِ جلوگیری از تمرکزِ اقتدارِ سیاسی در مرکز است، در آنصورت، استقرارِ فدرالیسم، بخودیِ خود قدمی بجلو خواهد بود. از دوره انقلاب مشروطیت بعد و بویژه بعد از شروع سلسله پهلوی و تمرکز قدرت سیاسی در تهران، یکی از گزینه ها برای پیشبرد میارزات ضد استبدادی و دمکراتیک، توسل به ایدهِ حقِ تعیینِ سرنوشت، خود مختاری و استقرار جمهوری های محلی، از جمله در آذربایجان، گیلان، کردستان و خراسان در چارچوبِ ایرانِ یکپارچه بوده است. البته، تداومِ اعمال دیکتاتوری از سویِ دولتِ مرکزی و عدمِ وجودِ (یا سیر کُند در) پیشرفت اجتماعیِ مدرن؛ و در مقابل، رجوع به گرایشِ فرهنگی در میان خلق هایِ ایران، جهتِ تقویتِ عنصرِ ذهنی در مبارزات دمکراتیک، باعث شده اند که ایجاد ساختار سیاسی غیر متمرکز و خود گردان (فدرال)، عمدتاً بر اساس مرزهایِ جغرافیائیِ منطبق با تنوعِ فرهنگی و زبانی، مطالبه گردند. با توجه به تداوم سیاسی سرکوب از سوی جمهوری اسلامی و ویژگیِ فرهنگی/مذهبی در ایالات مختلف ایران، سیستم فدرالیسم، به احتمالِ زیاد بر مبنای مشخصه های جغرافیائی و فرهنگی ایجاد میگردد.

ندای آزادی: ساختار و محتوای نظام فدرالیسم براساس تقسیمات جغرافیائی چه تفاوتی با فدرالیسم بر اساس ملی/قومی دارد؟ بعنوان مثال شرط برخورداری از حقوق شهروندی (مانند حق انتخاب کردن و انتخاب شدن) در هر کدام از ایالات، ساکن بودن هر شهروند ایرانی در آن شهر و منطقه است، یا داشتن تعلقات قومی و ملی آن منطقه؟

دادور: در صورت برقراری فدرالیسم در ایران، گرچه به احتمالِ زیاد، ایالات (جمهوری هایِ محلی) بر اساسِ مرزهایِ جغرافیائی و مشخصه های فرهنگی و قومی تعیین خواهند گردید، اما در عین حال، برغم وجود تفاوت در پیشینه فرهنگی و قومی، میباید همه ساکنان در آن منطقه از حقوق دمکراتیکِ یکسان برخوردار باشند. روشن است که عرصه هایی از زندگیِ اجتماعی در ایالتِ محلی، بویژه در حیطه فعالیت هایِ آموزشی، فرهنگی و هنری و زبان رایج در ادارات و نهادهایِ خدماتی، دارایِ چاشنی و رنگ بومی خواهد بود و از جمله اینکه امکان دارد که یک یا چند زبان محلی به مثابه زبان (و یا زبان هایِ) رسمی، در کنار زبان فارسی انتخاب شود. برایِ مثال، در کشور سوئیس در برخی ایالات (کانتون)، 2 و یا 3 زبان رسمی (انتخاب گشته از میانِ زبان هایِ آلمانی، فرانسوی، ایتالیائی و رومانیس)

وجود دارند. در ایران نیز امکان دارد که در صورت برقراری فدرالیسم، در برخی ایالات بیش از دو زبان (از میان زبانهای فارسی، ترکی، کردی، ترکمنی، غیره) بطور رسمی نهادینه گردند. در این رابطه، باید اذعان نمود با اینکه در چارچوب فدرالیسم مورد نظر، از حالا مشکل است که معیارهای اصلی جهت تشخیص مرزهای جغرافیایی مناطق، دقیقاً تعیین گردند، اما میتوان گفت که احتمالاً، تقسیمات منطقه ای با ویژگیهای فرهنگی قرابت زیادی خواهند داشت.

ندای آزادی: آیا این چند حوضه ای که نام می‌بریم باید در اختیارات دولت مرکزی فدرال باشند؟: نیروی نظامی و دفاع از مرزها؛ روابط خارجی (وزارت امور خارجه)؛ برنامه ریزی های کلان و بلند مدت اقتصادی؛ سیاستهای مالی، پولی و مالیاتی؛ استخراج معادن و منابع زیر زمینی؛ نظارت بر انتخابات و حسن اجرای قوانین در هر ایالت؛ دادگاهها و کل سیستم قضایی.

دادور: جواب به سوالات در این بخش مشکل است. اما میتوان با توجه به تجربیات حاصل شده از سایر کشورها گفت که در چارچوب نظام فدرال مورد نظر؛ نیروی نظامی و وظیفه دفاع از مرزها در حوزه اختیارات دولت مرکزی خواهد بود، در عین اینکه انتظامات محلی بر عهده حکومت محلی قرار میگیرد. همچنین سیاست خارجی، نظارت بر فعالیتهای صنایع کلیدی مانند بانک، تجارت و البته در ایران صنایع نفت و پتروشیمی و معادن، کنترل انحصاری بر سیاستهای پولی و مالیاتی و اداره بخشی از نهاد های قضایی، انتخاباتی و قوانین سراسری (و نه انتخابات و قوانین محلی) در حیطه اختیارات حکومت مرکزی قرار میگیرند. در حیطه اختیارات حکومت محلی، فعالیتهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از قبیل تعیین ضوابط مربوط به سیستم آموزشی، درمان، مطبوعات، احداث جاده های محلی و تنظیم قوانین برای نظارت بر فعالیتهای تجارتي درون ایالتی، در اختیار حکومت محلی قرار میگیرند. بدیهی است که برخی از این مسائل و مناسبات، در حیطه اختیارات مشترک حکومت مرکزی و محلی خواهند بود که بگونه ای دمکراتیک در قانون اساسی کشور و قوانین اساسی ایالات محلی قید می گردند.

در پایان، مهم است اشاره گردد که ایده های موجود در پاسخ ها به سوالات در بالا، لزوماً با مسیر تحولات در آینده همخوانی نخواهند داشت و ظهور آنگونه روند تحول گرا سرنوشت ساز است که به پیروزی انقلاب اجتماعی و استقرار یک جامعه انسانی، مبتنی بر تعهد به حقوق پایه ای انسانی و بدور از موازین ستمگرانه و غیر

دمکراتیک (و بدون احتیاج به اشکال مختلف حکومتی و از جمله فدرالیسم)، منتهی گردد. اما متأسفانه، تاریخ نشان داده است که در بیشتر مواقع، واقعیات اجتماعی به گونه ای دیگر و بدور از ایده آلهای سیر میکند. در آنصورت، مهم است که برای دوران گذار، موازین و نهاد های حامل مشخصه های دمکراتیک تر و عادلانه تر، مانند: آزادی های سیاسی/مدنی، فدرالیسم و خود حکومتی حضور داشته باشند.